

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی

۱۹ می ۲۰۲۵

بحران سرمایه داری!

با آغاز دور دوم ریاست جمهوری دونالد ترامپ، در بزرگترین کشور غربی جهان و مهد سرمایه‌داری، هم‌گروهی از سرمایه‌داران قدرت را در دست گرفتند و هم‌تلاش‌هایی را برای برهم زدن نظم نوین تاکنون جهان آغاز کردند و به بحران سرمایه‌داری به ویژه در خود غرب، هرچه بیش‌تر دامن زدند.

اگر روزگاری برای سرمایه‌داری جهان و در راس هم آمریکا، پیمان نظامی ناتو و همکاری دولت‌های غربی و در راس همه اتحادیه اروپا و همچنین دفاع از سازمان ملل، دادگاه بین‌المللی لاهه، به رسمیت شناختی مرزها بین‌المللی، دفاع از حقوق بشر، محیط زیست، رعایت قوانین جنگی و به‌طور کلی احترام به کنوانسیون‌های بین‌المللی مهم بود اکنون همه آن‌ها، توسط دولت ترامپ به‌شدت زیر سؤال رفته‌اند و حتی بر علیه آن‌ها مبارزه می‌کنند.

برخلاف سرمایه‌داری کلاسیک قرن نوزده که در آن ثروت از مالکیت افراد به دست می‌آمد، نه کار، در نظام کنونی سرمایه‌داری ثروت افراد هم ناشی از سرمایه است و هم کار. این بدان معناست که آنان درآمد خود را نه تنها از طریق سرمایه‌گذاری بلکه از طریق کار نیز به دست می‌آورند. یعنی از استثمار شدید نیروی کار.

حتی سرمایه‌داری لیبرال و سوسیال دموکراسی نیز جای احزاب راست دیروزی را گرفته‌اند. برای مثال، اگر مردم سوئد اعلام بی‌طرفی در یک جنگ جهانی افتخار بزرگی محسوب می‌شد اما در سال‌های اخیر، دولت سوسیال دموکرات سوئد برای عضویت در پیمان نظامی ناتو و همکاری با سایر کشورهای غربی عضو ناتو، حتی زیر بار خفت و خاری رجب طیب اردوغان رئیس‌جمهور ترکیه رفت. بدین ترتیب سوئد نیز در ردیف کشورهای قرار گرفت که در جنگ روسیه و اوکراین از اوکراین دفاع می‌کنند.

ساختار سرمایه‌داری سوسیال دموکراتیک بر مبنای کار صنعتی شکل گرفته و ویژگی آن حضور اتحادیه‌های کارگری بود. در دورانی که جهان بین دو بلوک بزرگ جهانی، یعنی بلوک شوروی و غرب تقسیم شده بود اتحادیه‌های کارگری نقش بزرگی در کاهش نابرابری ایفا می‌کردند. افتخار سوسیال دموکراسی دولت رفاه بود. سرمایه‌داری سوسیال دموکراتیک در دوران رواج خود شاهد اقداماتی به قرار زیر بود: انعقاد پیمان دیترویت در سال ۱۹۵۰ (قراردادی فراگیر و مبتنی بر مذاکرات با اتحادیه‌ها به‌نفع کارگران خودروسازی) در آمریکا، و رونق اقتصادی در فرانسه و آلمان و کشورهای اسکاندیناوی؛ کشورهایی که درآمد در آن‌ها افزایش یافت. در این سیستم، توزیع رشد کاملاً یکسان بود، جمعیت کشورها از دسترسی بهتر به بهداشت، مسکن و آموزش ارزان قیمت بهره بردند و خانواده‌های بیش‌تری

توانستند شرایط اقتصادی خود را بهتر بالا ببرند. به‌طور نسبی برابری زن و مردم فزونی یافت و آزادی بیان و احزاب و سایر تشکلهای مردمی مورد احترام قرار گرفت. حقوق پناهندگان و مهاجرین رعایت می‌شد.

اما ماهیت کار در دهه‌های اخیر پس از فروپاشی شوروی، دوران جهانی‌سازی و سرمایه‌داری لیبرال، به‌ویژه با به حاشیه‌راندن طبقه کارگر صنعتی و تضعیف اتحادیه‌های کارگری، به میزان زیادی تغییر کرده است. از اواخر سده بیست، سهم درآمد حاصل از سرمایه در کل درآمد در حال افزایش بوده است و این بدان معنا است که بخش فزاینده‌ای از تولید ناخالص داخلی (جی دی پی) ناشی از سودی است که شرکت‌های بزرگ و ثروتمند به دست می‌آورند. این روند در امریکا کاملاً نیرومند بوده است اما منحصر به امریکا نیست و در بیش‌تر کشورهای دیگر اعم از توسعه یافته و در حال توسعه تجربه شده است. سهم فزاینده درآمد حاصل از سرمایه از کل درآمد بدان معناست که اهمیت سرمایه و سرمایه‌داران در مقایسه با کار و کارگر در حال افزایش است و به این ترتیب سهم آنان در قدرت سیاسی و اقتصادی نیز. این وضعیت همچنین به معنای افزایش نابرابری در جامعه است، زیرا آن‌هائی که سهم بزرگی از درآمدها را از سرمایه به دست می‌آورند ثروتمندتر خواهند بود.

مانیفست کمونیست در واقع قرار بود مبین افکار و خطمشی جنبش کارگری و اتحادیه‌های کمونیستی باشد که مارکس و انگلس عضو آن بودند. اما این کتاب فراتر از این حرف‌ها رفت و در ۱۷۴ سال گذشته مهم‌ترین کتاب برای شناخت کمونیسم بوده است.

مانیفست کمونیست در کنار پرخواننده انجیل و آثار شکسپیر، سال‌های سال پرفروش‌ترین کتاب در جهان غرب بود. هیچ کتابی به اندازه مانیفست، به شکلی موجز و دقیق نشان نمی‌دهد که کمونیست‌ها چه می‌خواهند.

مانیفست کمونیست با این جمله آغاز می‌شود: «شبحی بر فراز اروپا سایه گسترده است: شبح کمونیسم.» سال ۱۸۴۸ سال انقلاب‌های متعدد در اروپا بود. در پایان این سال فرانسه، آلمان، ایتالیا، اتریش، مجارستان، دانمارک، لهستان و چند جای دیگر اروپا سرشار از اعتراض و درگیری شده بود. در آغاز سال هم مردم به ناکارآمدی حکومت‌ها معترض بودند و خواسته‌های دموکراتیک و برابری طلبانه داشتند. کارگران نیز از وضعیتشان به شدت ناراضی بودند.

در چنین حال و هوایی، مارکس و انگلس مانیفست کمونیست را منتشر کردند و جان کلامشان در این کتاب، این بود که نظام سرمایه‌داری اصلاح‌ناپذیر است و باید با انقلاب کارگری سرنگون شود.

مارکس در مانیفست نوشته است: «مقصود از پرولتاریا طبقه کارگران مزدور جدیدی است که مالک هیچ وسیله تولیدی نیست و نیروی کار خود را برای تامین زندگی می‌فروشد.» در واقع پرولتاریا برای امرار معاش به دستمزدش وابسته است و اندوخته یا سرمایه‌ای ندارد.

مارکس می‌گفت در عصر فئودالیسم، اشرافیت فئودال تزی بود که بورژوازی به عنوان آنتی‌تز در برابرش ظهور کرد و از دل این تضاد، عصر فئودالیت به سر آمد و تاریخ وارد عصر سرمایه‌داری شد.

او پیش‌بینی می‌کرد که از تضاد بورژوازی و طبقه کارگر، عصر سرمایه‌داری نیز فرو می‌ریزد و سوسیالیسم به عنوان سنتز این تضاد زاده می‌شود و بدین سان «پیشرفت تاریخی» رقم می‌خورد.

از نظر مارکس این تضادهای درونی، بحران‌هائی گریزناپذیر را در نظام سرمایه‌داری رقم خواهد زد که نهایتاً به سقوط سرمایه‌داری منجر می‌شود.

اگر احزاب سوسیال دموکراسی غرب تا حدودی تحت تاثیر گرایش سوسیالیستی قرار داشتند اما دهه‌های اخیر از این گرایش فاصله گرفته و به سرمایه‌داری لیبرال روی آورده‌اند.

اکنون دونالد ترمپ با درک شکاف عمیق میان وعده‌های جهانی‌سازی و نتایج واقعی آن در زندگی مردم، خود را رهبر مبارزه با جهانی‌سازی معرفی کرد.

ترمپ با استفاده از شکاف میان وعده‌های جهانی‌سازی و واقعیت زندگی مردم، رویکردی ضدجهانی‌سازی را پیش گرفت. او با رهبران اقتدارگرایی چون پوتین، شی و اردوغان در مسیر بازتعریف نقش رهبری جهان قرار گرفته است. در چنین شرایطی است که گوردون براون، نخست وزیر اسبق انگلیس هشدار می‌دهد که نظم جهانی که پس از فروپاشی شوروی شکل گرفت، اکنون در حال فروپاشی است. اصولی مانند تجارت آزاد، حقوق بشر، دموکراسی و همکاری چندجانبه زیر سؤال رفته‌اند و جای خود را به قدرت‌محوری داده‌اند.

براون پیشنهاد می‌دهد کشورهایی که هنوز به همکاری چندجانبه باور دارند، باید برای ساخت یک منشور جهانی جدید متحد شوند؛ منشوری که مانند منشور آتلانتیک در جنگ جهانی دوم، بر آزادی‌ها و مسؤولیت‌های جهانی تاکید کند. خانم اورزولا فن در لاین، رئیس کمیسیون اروپا در گفت‌وگویی مفصل با روزنامه آلمانی «تسایت» با اشاره به تنش‌های اخیر با دولت امریکا در دوران دونالد ترمپ گفت: «غربی که ما می‌شناختیم دیگر وجود ندارد.»

او در بخشی از این گفت‌وگو تاکید کرد: «اروپا همچنان یک پروژه صلح است. اینجا الیگارش‌ها تصمیم‌گیرنده نیستند، ما به کشورهای همسایه حمله نمی‌کنیم و آن‌ها را تنبیه نمی‌کنیم. برعکس ۱۲ کشور در صف پیوستن به اتحادیه اروپا هستند، یعنی حدود ۱۵۰ میلیون نفر.»

تنش‌ها میان اتحادیه اروپا و امریکا پس از اعمال تعرفه‌های گسترده از سوی ترمپ بالا گرفت؛ اقدامی که بروکسل آن را «بی‌اساس و غیرقابل توجیه» خواند. در واکنش به این اقدام خانم فن در لاین تماس‌های متعددی با مقام‌هایی از نروژ، ایسلند، کانادا، نیوزیلند، سنگاپور و امارات متحده عربی برقرار کرده و حتی با لی‌چی‌انگ، نخست‌وزیر چین نیز گفت‌وگویی کرده است؛ اقدامی که احتمال نزدیکی دوباره اتحادیه اروپا و چین را پس از سال‌ها تنش تقویت کرده است. برای مثال، اگر طبقه سرمایه دار، دو جنگ بزرگ جهانی را در کارنامه خود دارد طبقه کارگر جهان نیز بین الملل اول و دوم سوسیالیستی، یعنی همبستگی جهانی کارگران و در مخالفت با جنگ و رقابت‌های بورژوازی را در کارنامه خود دارد که مارکس و انگلس، این بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی (علم رهایی بشر)، در راس آن‌ها بوده‌اند. به عبارت دیگر، طبقه سرمایه‌دار در جهت کسب سود بیشتر و توسعه قلمرو خود و دستیابی به منابع طبیعی جهان و رقابت‌های جنگ و خونریزی راه می‌اندازد در حالی که طبقه کارگر، خواهان اتحاد و همبستگی آگاهانه و داوطلبانه تمام کارگران و مردم آزاده جهان و صلح و امنیت آن‌هاست!

طبقه کارگر، یکی از طبقات اصلی همه جوامع بشری است و همه نیازهای بشری تولید و تائین می‌کند. این طبقه، به دلیل موقعیتی که در عرصه تولیدی و اجتماعی جامعه دارد، همواره بر علیه طبقه سرمایه‌دار مبارزه می‌کند.

بزرگ‌ترین تفاوت طبقات اجتماعی در جوامع مختلف، در این است که طبقه کارگر، اکثریت جوامع بشری را تشکیل می‌دهد در حالی که طبقه سرمایه‌دار اقلیتی بیش نیست. طبقه کارگر، تمامی نیازها و نعمات جوامع را تولید می‌کند اما طبقه سرمایه‌دار با استثمار شدید نیروی کار کسب سود می‌کند. طبقه سرمایه‌دار، به عنوان بخش کوچکی از جوامع بشری، اکثریت ثروت‌ها و سرمایه‌های جامعه را در اختیار دارد و با حمایت دولت‌ها و ارتش‌ها و پلیس‌ها و ژاندارم‌ها و غیره قدرت و سلطه خود را بر جوامع اعمال می‌کند. سرمایه‌داران و حکومت‌های سرمایه‌داری، حتی با تحریک احساسات ناسیونالیستی، فاشیستی و مذهبی، کودتاهای خونین نظامی، جنگ‌های ملی و فراملی را نیز با هدف برون رفت از بحران و تقسیم مجدد جهان راه می‌اندازند و میلیون‌ها انسان را به خاک و خون می‌کشند.

تشکل‌های کارگری موجود از نظر قدرت سازماندهی؛ پراکنده‌گی؛ و نداشتن ابزارهای لازم معنوی و مادی؛ وسایل ارتباط جمعی؛ بیش‌تر به‌صورت محافل فعالین هستند تا یک تشکل سازمان‌یافته و به همین دلیل تا حدودی توسط سرمایه حاکم تحمل می‌شوند. اما در حاکمیت حکومت‌هایی همچون جمهوری اسلامی همه مخالفان سیاسی خود را، از فعالین جنبش کارگری گرفته تا سایر جنبش‌های اجتماعی، هنرمندان، روزنامه‌نگاران و روشنفکران پیشرو می‌بیند و اولویتش سرکوب شدید آن‌هاست. با دستگیری و زندانی کردن بخش‌های زیادی از فعالین و اعضای تشکل‌های مستقل موجود و فعالین کارگری؛ با صدور احکام سنگین، به همه فعالین چنگ و دندان نشان می‌دهد. اخراج کارگران مبارز و غیره جزو برنامه‌های روزمره حکومت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است.

واضح است که با توجه به بحران اقتصادی، همراه با تورم و گرانی افسار گسیخته؛ تعطیلی کارخانجات و افزایش بیکاری در سطح جامعه است. هم‌اکنون جنبش کارگری در حال ورود به یک فاز عملی جدید و جدی است؛ مطالبات خود را در جامعه مطرح می‌کند.

در چنین شرایطی، مهم‌ترین کمبود طبقه کارگر ایران، تشکل‌یابی آن در سطح سراسری کشور است. تشکل‌های موجود، عمدتاً تشکل‌هایی هستند که خارج از محیط کار توسط فعالین سیاسی طبقه کارگر برپا شده‌اند و معضلات و مشکلات خاص خود را نیز دارند. دو تشکل کارگری، یعنی سندیکای کارگران هفت‌تپه و اتوبوس‌رانی تهران و حومه که با دخالت مستقیم توده‌های کارگر تاسیس شده‌اند اما متأسفانه آن‌ها نیز سال‌هاست به دلایل امنیتی و دستگیری و اخراج فعالین آن‌ها و غیره نتوانسته‌اند مجامع عمومی خود را برگزار کنند و نمایندگان جدید خود را نیز انتخاب نمایند. هم‌اکنون نمایندگان کنونی این دو تشکل‌های کارگری، یا زندانی هستند؛ یا از کار اخراج شده‌اند و یا باز خرید و باز نشسته‌اند.

طبقه کارگر ایران، در مسیر حرکت خود به‌سوی خود سازمان‌دهی و تشکل‌یابی با موانع متعددی روبه‌روست. اساساً طبقه کارگر ایران در راستای خود سازمان‌دهی و تشکل‌یابی‌اش، تنها مشکل و مانع‌شان امنیتی – پلیسی نیست، بلکه عدم تجربه، وجود گرایش‌های مختلف از رفرمیست و سندیکالیست تا شورائی و اتکا به مجامع عمومی، از گرایش‌های امکان‌گرا و سوسیال دموکراسی گرفته تا گرایش‌های سوسیالیستی و کمونیستی، از گرایش‌های ناسیونالیستی گرفته تا مذهبی، عدم اعتماد فعالین کارگری به همدیگر، ترس از اخراج و بی‌کارسازی، فقر اقتصادی نفس‌گیر، دخالت‌های غیرموجه و نادرست و سکتاریستی و مخرب برخی سازمان‌ها و احزاب سیاسی فرقه‌ای و غیرمسئول از طریق اعضای خود در این تشکل‌ها، عدم افق و چشم‌انداز نسبی هم‌جهت و هم‌نظر بین فعالین کارگری و...، هر کدام از این موانع و معضلات در جایگاه خود موانع مهمی در مقابل تشکل‌یابی کارگران ایران هستند. در غیاب این تشکل سراسری کارگران و راه‌انداختن یک جنبش سراسری طبقاتی، مبارزه و جان‌فشانی کارگران در بهترین حالت تاثیر محدود و محلی دارند و اغلب با ترفندهای کارفرمایان و نیروهای حکومتی سرکوب می‌گردند.

فعالین و رهبران عملی و نظری کارگران در مقالات، تجمعات، اول ماه مه‌ها و قطع‌نامه‌ها، سخنرانی‌ها و میزگردها و غیره، خواسته‌ها و مطالبات کارگران را بارها و بارها با صدای بلند اعلام کرده‌اند. بسیاری از مطالبات کارگران ایران در دهه‌های اخیر تحقق نیافته و روی هم انباشته شده‌اند. از جمله لغو کار کودک، مبارزه با آپارتاید جنسی و مردسالاری در محیط‌های کاری، افزایش دست‌مزدها متناسب با تورم و گرانی واقعی، پرداخت حقوق و مزایای معوقه کارگران، لغو قراردادهای موقت و سفید امضاء، تامین امنیت شغلی کارگران و جلوگیری از اخراج و بی‌کارسازی آنان، برخورداری از بیمه‌های اجتماعی، داشتن حق اعتصاب، آزادی بیان، قلم، نشر، تجمع، تشکل، راهپیمایی، حق ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری توسط خود کارگران و بدون دخالت دولتی، تعطیلی و به رسمیت شناختن اول ماه مه، روز

جهانی کارگر و حق برگزاری مراسم این روز توسط خود کارگران، آزادی کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی، دفاع از کارگران افغان در ایران و...

طبقه کارگر، تنها طبقه انقلابی برابری طلب و آزادی خواه و عدالت جو است که با تمام قدرت خواهان پایان دادن به هرگونه ستم و نابرابری در جامعه و استثمار انسان از انسان است. طبقه‌ای که در طول تاریخ سیستم سرمایه‌داری، همواره مورد ستم و استثمار قرار گرفته اگر به قدرت برسد قطعاً ظلم و ستم و تبعیض و نابرابری را از جامعه ریشه‌کن خواهد کرد. از این رو، طبیعی است که در شرایط کنونی، اولویت هر جریان و فعال سیاسی انسان دوست و چپ و کمونیست، باید تقویت جنبش کارگری باشد. زیرا هر درجه‌ای که این طبقه بتواند مطالبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود را بر سرمایه‌داران و حاکمیت تحمیل کند به همان نسبت نیز زمینه اعتراضی و اجتماعی برای طرح مطالبات دیگر اقشار جامعه فراهم می‌گردد. در واقع، طبقه کارگر با رهائی خود، کل جامعه بشری را از قید و بند و ستم و سرکوب و استثمار سرمایه‌داری و حکومت‌های سرمایه‌داری رها می‌کند.

یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت-ثور - ۱۴۰۴ - هجدهم می ۲۰۲۵